گفت‌وگوی «فرهیختگان» با سیدجلال دهقانی فیروزآبادی درباره وقایع اخیر کشور-بخش دوم

اکثر مردم به‌دنبال غربی شدن نیستند

خطر اضمحلال طبقه متوسط وجود دارد

محمدحسن امانی
خبرنگار

بخش دوم گفت‌وگوی «فرهیختگان» با سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، استاد تمام دانشگاه علامه طباطبایی درباره وقایع اخیر را در ادامه از نظر می‌گذرانید. وی در این بخش از گفت‌وگو ضمن تحلیل عوامل بروز وقایع چندماه اخیر، راه‌حل‌هایی را برای عبور از شرایط فعلی پیشنهاد می‌دهد.

ااا

در ساحت جهانی و روابط بین‌المللی و... بعضی‌ها قائل بر این هستند که ایران را نمی‌شود دولت- ملت تعریف کرد، بلکه شاید بشود نهضت-نهاد تعریف کرد، چون آن بخش اسلامی‌اش آنقدر پررنگ است که از آن رابطه دولت و ملت بیرون آمده است. آیا این را به‌وضوح و عینیت در جامعه خود حس می‌کنیم یا باید مفهوم پردازی جدیدی انجام دهیم؟

در تئوری سیاسی آرمانی اسلام ما جامعه سیاسی و حقوقی به نام ملت و ملیت‌های مختلف نداریم، بلکه امت واحده است؛ همان‌طور که در صدر اسلام بوده است. ملت‌های ایران، عراق، یمن، شام، عربستان و... امت واحد اسلامی را تشکیل می‌دادند. آنها واحد سیاسی را تشکیل می‌دادند که می‌توان به آن امت- دولت گفت. ملت-دولت امر مدرنی است و از سال ۱۶۴۸ شکل گرفته است. اما تنها نوع جامعه سیاسی که می‌توانست و می‌تواند شکل بگیرد همین دولت ملت است؟ خیر، چون قبل از آن وجود نداشت و یک امر نو پدیدی است. استبعادی دارد که یک جامعه سیاسی گسترده‌تری جایگزین آن شود؟ نه، ما اصل را بر این می‌گذاریم که یک جامعه سیاسی بیشتر وجود ندارد که دولت ملت است و هرچه غیر از این باشد غیرواقعی یا نادرست است. من می‌گویم به‌لحاظ تئوریک لزوما این‌گونه نیست، به چه دلیل؟ درحال‌حاضر فقط ما نیستیم که شکل‌گیری واحد سیاسی فراتر از ملت-دولت را ممکن می‌دانیم. نظریه‌پردازان نظریه‌های انتقادی هم دنبال یک جامعه و اجتماع عادلانه جهانی هستند. به این معنا که تعهدات و تعلقات انسان‌ها براساس عنصر انسانیت باشد نه براساس عنصر ملیت. می‌خواهم بگویم این به‌لحاظ تئوریک یک امر غریب نیست و اگر اسلام زمانی بخواهد نظم سیاسی براساس آرمان خود برقرار کند ما امت-دولت خواهیم داشت. به‌خصوص که ما اعتقاد داریم حکومت واحدی قرار است شکل بگیرد که حکومت جهانی حضرت مهدی(عج) است. اما جمهوری اسلامی ایران داعیه امت-دولت بودن را ندارد، بلکه یک ملت-دولت متعارف است که ایده دولت و آرمان‌های ملی خاص خود را دارد.

بحث این بود که **بعضی‌ها می‌گویند این ایدئولوژی با امر ملی تعارض دارد، آیا تاریخ این موضوع را تایید می‌کند؟ به نظر من تایید نمی‌کند؛ به این معنا که نه تنها تعارضی بین این دو وجود نداشته، بلکه اسلام امر ملی را تقویت هم کرده است. جمهوری اسلامی با کمک این ایدئولوژی تمامیت ارضی و امنیت ملی ایران را که در کانون امر ملی قرار دارد به نحو احسن تامین کرده است.** گاهی گفته می‌شود سیاست خارجی ایران ایدئولوژیک است، اولا اینکه کشوری را نام ببرید که سیاست خارجی‌اش ایدئولوژیک نباشد. کشورها یک ایدئولوژی را مبنای سیاست خارجی خود قرار می‌دهند و اتفاقا منافع ایدئولوژیک دارند، منافع ایدئولوژیک به این معنا که شرایطی به‌وجود بیاید که ضمن اینکه آن ملت-دولت حفظ می‌شود فراتر از آن هم می‌تواند منافع و ارزش‌های ملت خود را در سطح فراملی تامین و حفظ کند. برای نمونه سیاست خارجی آمریکا بر پایه ایدئولوژی لیبرالیسم است. آمریکایی‌ها از توسعه دموکراسی سخن می‌گویند؛ این یک امر ایدئولوژیک است و منافع ایدئولوژیک آمریکایی‌هاست. طبیعی است که اگر لیبرال دموکراسی در همه دنیا گسترش پیدا کند، منافع ملی آمریکا بهتر تامین شود، مگر کسی شک دارد؟

بنابراین **اگر گفتمان انقلاب اسلامی یا شیعه یا اسلام، نظم فراگیری در سطح منطقه و جهان شود، منافع ملی ایران نیز بهتر تامین می‌شود، حتی منافع مادی که فقط تعین آن در سرزمین ایران است هم بهتر تامین می‌شود.** اگر منافع ملی ما ایجاب می‌کند که در حوزه مدیترانه باشیم یا دریای سرخ باشیم اگر ایدئولوژی این ضرورت ملی را موجه کند اینکه در راستای منافع ملی ماست نه در تعارض با آن. نکته بعدی اینکه از ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی ایران اگر دولتی ناسیونالیست محض هم وجود داشت غیر از این عمل می‌کرد؟ ما که برای حفظ تمامیت ارضی ایران هشت‌سال با صدام حسین جنگیدیم! برخی بین‌الملل گرایان اسلامی می‌گفتند به خلیج‌فارس بگویید خلیج اسلامی، ممکن است افرادی اوایل انقلاب گرم بودند و این حرف‌ها را تکرار می‌کردند ولی سیاست رسمی ما که هیچ‌وقت این‌گونه نبوده است. جمهوری اسلامی ایران با تمام قوا از حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه ایرانی در خلیج همیشه فارس دفاع کرده و می‌کند. واکنش ایران درقبال مواضع نسنجیده چین در روزهای اخیر موید این واقعیت است. دولت ملی چه کار می‌کند؟ دولت ملی ابتدا تمامیت ارضی را حفظ می‌کند، امنیت ملی را تامین می‌کند اینها جزء کارکردهای دولت ملی است، همه این کارها را که جمهوری اسلامی به‌خوبی انجام داده است. شاه به‌راحتی بحرین را واگذار کرد اما مطمئن باشید الان اگر هشت‌سال هم می‌جنگیدیم بحرین را از دست نمی‌دادیم، پس جمهوری اسلامی ایران که خلاف منافع ملی ایران عمل نکرده است. دست‌کم این است که بقا و وحدت سرزمینی ایران را حفظ کرده است. همه **ملی‌گرایان ایرانی که حتی ضدجمهوری اسلامی هم هستند، می‌گویند حفظ جمهوری اسلامی ایران برای حفظ و بقای ایران لازم است. بیشترین خدمت را به منافع ملی ایران، اسلام کرد و آن ایدئولوژی وحدت‌بخش بود. ممکن است ما به دولت جمهوری اسلامی نقد داشته باشیم که محفوظ است. به نظر من هم اینها نباید مانع شود که ناکارآمدی‌ها و کاستی‌ها دیده نشود. هیچ کس ادعا ندارد که این نظام کامل است و هیچ کمی و کاستی ندارد؛ حتما عیب و ایرادهایی وجود دارد که با درایت و عقلانیت و با مشارکت فراگیر مردم باید رفع کرد.**

به بحث اصلی برگردیم، تحلیل شما از وقایعی که گذشت چیست؟ چه دلایلی را در بروز این حوادث دخیل می‌دانید؟

این پدیده چند علتی است و نمی‌توانیم آن را به یکی از ابعاد و علل آن تقلیل دهیم، چون ما دچار چند نوع دیدگاه تقلیل گرایانه هستیم. عده‌ای این حوادث را به بعد فرهنگی آن تقلیل می‌دهند. برخی آن را به یکی از اهداف آن تقلیل می‌دهند. **به‌لحاظ هدف می‌گویند هدف کنشگران شناسایی است و می‌خواهند به رسمیت شناخته شوند یا ممکن است گفته شود علت این حوادث طردشدگی و به حاشیه رفتن است. ممکن است همه این موارد باشد اما اینکه بخواهیم کلیت و کل این پدیده را به یکی از این موارد فروبکاهیم واقع‌بینانه نیست** یا همان‌طور که اشاره کردم بعضی‌ها آن را به کنشگران فعال در این حوادث تقلیل می‌دهند و می‌گویند اینها دهه هشتادی‌ها هستند یا جنبش زنان است؛ به نظر من همه این موارد است ولی هیچ یک به‌تنهایی نیست. تمام ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، هویتی و نسلی را داراست و علت‌هایش متفاوت است. البته در این اتفاقات اخیر زنان و نوجوانان فعال‌تر هستند به‌دلیل جرقه‌ای که زده شد و مطالباتی که وجود داشت، بیشتر رنگ‌وبوی جوانان و زنان را به خود گرفته است ولی همان‌طور که قبلا هم اشاره کردم **زنجیره‌ای از علل وجود دارد و مجموعه‌ای از رخدادهای مرتبط و به‌هم‌پیوسته است که از قبل بوده و به اینجا ختم شده است. فقط نوع حلقه‌هایش متفاوت است که ما الان یکی از این حلقه‌ها را می‌بینیم پدیدار شده است. سریالی است که اپیزود آخر آن مطالبات و اعتراضات زنان و جوانان است. حلقه‌های قبل آن فرودستان، فقرا و حاشیه‌نشینان بودند و علت متفاوتی برای همه اینها وجود دارد.**

علاوه بر عامل وجود دو جهان ایرانی مجازی و واقعی که توضیح داده شد، به چند علت کلی دیگر می‌توانیم اشاره داشته باشیم؛ البته این علت‌ها را بیشتر برای جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌های رنگی به کار می‌برند، ازجمله برای تحلیل حوادث سال ۸۸ هم بعضی‌ها می‌گفتند انقلاب مخملی نارسی در ایران شکل گرفت که این میوه هنوز نرسیده بود، چون **برای اینکه تحول انقلابی یا جنبش اصلاحی که تحول‌خواه باشد رخ دهد، و جنبشی که می‌خواهد تغییر ساختاری ایجاد کند پدید آید، چند پیش‌شرط و پیش‌نیاز لازم دارد؛ اول اینکه ملت یا افرادی که کنشگرند به این جمع‌بندی برسند که نظام سیاسی اصلاح‌ناپذیر است. درحال‌حاضر می‌بینید که بر این عامل خیلی تاکید می‌شود. به‌خصوص آمریکایی‌ها از سال‌ها قبل راهبردشان درقبال جمهوری اسلامی همین بوده که بگویند سیستم اصلاح‌ناپذیر است. در این شرایط هر کنش اصلاحی و هر بازیگر اصلاح‌گری را از میدان خارج می‌کنند؛ لذا اکنون می‌بینید رادیکال‌ترین افراد به میدان آمده‌اند. افرادی که به دنبال تغییر و تحول مسالمت‌آمیز هستند، ناسزا می‌شنوند و منفعل می‌شوند.**

دوم ایجاد یأس و ناامیدی مطلق در جامعه؛ به این معنا که مردم احساس کنند هیچ امیدی وجود ندارد. خیلی اوقات افرادی را می‌بینیم که القا می‌کنند اصلا هیچ آینده روشنی قابل تصور نیست. این افرادی که اغتشاش و شورش می‌کنند این دو مورد برایشان صادق است؛ اول به این جمع‌بندی رسیده‌اند که سیستم اصلاح‌ناپذیر است و دوم اینکه یأس مطلق دارند و دچار نوعی یأس فلسفی شده‌اند. خیلی از این افراد دچار یک نوع نهیلیسم هستند. نهیلیسم این است که بگوییم زندگی بی‌معنی است و زندگی را می‌خواهم برای چه؟ که این عامل هم خیلی مهم است. اگر جمعی به این شرایط برسند، دست به شورش و اغتشاش می‌زنند.

سومین عامل وقوع جنبش انقلابی یا اجتماعی به‌طورعام، بی‌اعتمادی کامل به نظام سیاسی و حاکمیت است. به این معنا که افراد قطع امید می‌کنند و بی‌اعتمادی کامل برای کنشگران سیاسی ایجاد می‌شود. بسیاری که در ناآرامی‌های اخیر به خیابان آمدند این‌گونه‌اند.

چهارمین عامل این است که این انسان‌ها احساس طردشدگی و احساس نادیده گرفته شدن کنند یا احساس کنند که به‌رسمیت شناخته نمی‌شوند، چون انسان‌ها نیاز به شناسایی دارند، هر فردی می‌خواهد به‌حساب آورده شود و پذیرفته شود، یعنی اینکه یک جوان می‌خواهد همان‌گونه که هست ما او را بپذیریم. وقتی می‌گوییم به این شکلی که من می‌خواهم باش، احساس می‌کند که به‌رسمیت شناخته نمی‌شود. اگر جمع زیادی به این نتیجه برسند مجموع اینها باعث اعتراض و نهایتا شورش می‌شود. ما در ارائه راهکارها باید تلاش کنیم که این موارد را در نظر بگیریم. باید مدیریت کنیم که افراد به این وضعیت نرسند که احساس کنند چیزی برای از دست دادن ندارند. امکان ایجاد این احساس در جوان‌ها بیشتر است. این جوانان اوایل زندگی‌شان است وقتی می‌بینند درس بخوانند اما درنهایت کاری ندارند، می‌خواهند ازدواج کنند، نمی‌توانند، می‌خواهند وسیله‌ای بخرند، نمی‌توانند هزینه‌اش را پرداخت کنند، می‌خواهند شغلی داشته باشند امکانش را ندارند و... این موارد باعث ایجاد یک نوع یأس کامل می‌شود و به یک نوع نهیلیسم و پوچ‌گرایی می‌رسد. معمولا افراد هرچقدر علقه زندگی کردن‌شان بیشتر می‌شود عاقل‌تر و محافظه‌کارتر می‌شوند. **احساسات در جوانان و نوجوانان خیلی بیشتر بروز می‌کند و عقلانیت ابزاری را که میانسالان و سالخوردگان از آن برخوردارند، کمتر دارند. جوان و نوجوان ممکن است بر پایه عقل حسابگر عمل نکنند و به‌خصوص وقتی در چنین شرایطی قرار می‌گیرد خیلی تشدید می‌شود. جوان و نوجوان اگر زن باشد احساس تبعیض پیشینی هم داشته باشد، این شرایط تشدید می‌شود. اگر ما بخواهیم این امر را امنیتی و سیاسی کنیم، مدیریتش سخت‌تر خواهد شد.**

بنابراین نمی‌خواهم دچار نوعی تقلیل گرایی شوم اما حداقل یک‌وجه یا یک‌بعد از این حرکت اعتراضی، هویت‌خواهی است. از سطح کلان در نظر بگیریم که هویت ملی است تا هویت فردی و هویت جمعی و هویت نسلی و جنسیتی، که می‌خواهند به‌رسمیت شناخته شوند، مثلا زنان می‌خواهند هویت‌شان را حفظ کنند، در اینجا ما باید یک تعریف موسعی از هویت داشته باشیم که همه این خرده‌هویت‌ها در اینجا معنی پیدا کند. هویت ملی مانند یک پازل و جورچین است. تکه‌های پازل یک‌شکل و یکرنگ نیستند، تکه‌ها با هم تفاوت دارند اما درنهایت بعد از تکمیل پازل می‌بینید چه تصویر زیبایی شکل می‌گیرد. ما وقتی بر هویت و وحدت ملی تاکید می‌کنیم، به معنی نفی تمایز آدم‌ها با یکدیگر نیست؛ انسان‌ها متمایز هستند، مگر دو نفر شبیه همدیگر را می‌توان پیدا کرد؟ برخی‌ها مشترکات‌شان و برخی‌ها تمایزات‌شان بیشتر است. موزائیک هویت ملی ما مانند پازل می‌ماند که انسان‌ها و گروه‌ها و قومیت‌ها با تمایزات‌شان هرکدام در جای خود قرار می‌گیرند و نقش خود را ایفا می‌کنند. یکرنگ و یک‌شکل نیستند، ما نباید به‌دنبال این باشیم که همه اینها یک‌شکل، یکسان، همسان و هم‌اندازه باشند و بشوند.

به‌نظر من بخشی و وجهی از این حرکت اعتراضی، هویت‌خواهی است؛ زنان و جوانان فعال هستند اما لایه‌های دیگر آن هویت‌های دیگری است. **به این دلیل که خانم امینی زن، جوان و کرد بود هویت‌خواهی زنان، جوانان، قومی و زبانی هم فعال شد. گرچه نمود زنان و جوانان آن نمایان‌تر و برجسته‌تر است.** نظریه‌ای هست تحت‌عنوان مبارزه برای شناسایی؛ انسان‌ها همان‌طور که اشاره کردم می‌خواهند به‌رسمیت شناخته شوند و آنچه هستند ما بپذیریم، به‌خصوص آنجا در آن پازل هویت ملی که گفتم. نمی‌خواهم ایده‌آلیستی فکر کنم که هرکس و هر چیزی را باید به‌رسمیت بشناسیم، ولی در چهارچوب شرع و قانون اساسی و مشترکاتی که همه ما داریم، باید هویت و حقوق انسان‌ها و افراد مختلف را به‌رسمیت بشناسیم.

مدارای بالایی می‌خواهد...

بله، به‌طورمثال **ایرانیت باید مورد توجه و شناسایی قرار گیرد. ممکن است من خیلی انقلابی نباشم اما ایرانی که هستم، پس در همان ایرانیت، من آن را به‌رسمیت می‌شناسم، یک شهروند ایرانی نسبت به سرزمین مادری خود حق‌وحقوق و تکالیفی دارد، ما ضمن اینکه می‌گوییم باید تکالیفش را انجام دهد باید حق‌وحقوقش را هم به‌رسمیت بشناسیم.** اکثریت مردم ایران به‌دنبال این نوع شناسایی نیستند که در غرب مطالبه می‌کنند، گروه اقلیتی ممکن است باشند، اما اکثریت مردم چنین مطالباتی ندارند. این مطالبات مشروع را نگذاریم به‌حساب اینکه همه مردم مانند آن اقلیت هستند؛ بله بخش اندکی از جامعه شاید به این شکل باشند.

به‌طورکلی **این گروه‌ها به‌دنبال این هستند که به‌رسمیت شناخته شوند و احساس کنند به این سرزمین تعلق دارند. وظیفه همه ماست این تعلق خاطر را برای همگان ایجاد کنیم. وظیفه دولت نیز ایجاد هویت مدنی و ملی برای شهروندان است. اگر یک فرد به‌عنوان انسان و شهروند جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته نشود یا مهاجرت می‌کند یا درصدد تغییر برمی‌آید.**

با این توصیف شما علت اصلی این وضعیت را شکاف‌های اجتماعی می‌دانید؟

شکاف‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نسلی هستند و فقط شکاف اجتماعی نیست. گفتم که ما دو ایران موازی داریم، تازه در هرکدام از اینها کلونی‌های مستقلی هست، پس تمام این شکاف‌ها هست؛ به این معنا که گسل‌های مختلفی با هم هستند و هرزمان یکی از آنها فعال می‌شود. ما باید تلاش کنیم که این شکاف‌ها و گسل‌ها را پر و درمان کنیم.

مساله را به‌طور کلی در شکاف‌هایی در حوزه‌های مختلف می‌بینید.

بله، این شکاف‌ها در حوزه‌های مختلف کم و زیاد است، ولی وجود دارد. شکاف‌های طبقاتی هم هست، طبقات اقتصادی درحال جابه‌جا شدن است. ما درحال حاضر دو طبقه داریم دارا و ندار. به‌سمتی می‌رویم که یا طبقه برخوردار است یا به تعبیری طبقه بالادست و طبقه فرودست داریم. طبقه متوسط درحال از بین رفتن است و کم‌کم در طبقه فرودست ادغام می‌شود. معمولا یکی از طبقاتی که عقل سلیم یا Common sense را نمایندگی می‌کند طبقه متوسط است که اکثریت مردم می‌باشند، چند درصد جامعه در طبقه بالا هستند و چند درصد هم فرودست هستند، ولی اکثریت مردم میان این دو می‌باشند، و آنها نقش واسطه‌گری را در جامعه ایفا می‌کنند. **اگر افراد ناگهان از طبقه فرودست به طبقه فرادست جهش طبقاتی داشته باشند، تبعات اقتصادی و فرهنگی عجیبی دارد که متاسفانه در کشور ما رخ داده و می‌دهد؛ براساس شرایط غیرعقلانی اقتصادی ناگهان جهش طبقاتی از طبقه پایین به بالا صورت می‌گیرد. مهم‌تر و خطرناک‌تر، سقوط طبقاتی از بالا به پایین رخ داده و می‌دهد. بخش زیادی از طبقه متوسط به طبقه زیرین خود سقوط کرده‌اند. به‌طوری که بحران و خطر اضمحلال طبقه متوسط وجود دارد.**

ما حتما به نیروهای واسط نیاز داریم، به‌نظر من **یکی از دلایلی که حوادثی به این شکل پیش می‌آید این است که نیروهای واسطه که نقش نردبان را ایفا می‌کنند، تضعیف و حتی تخریب شده‌اند. نهادهای مدنی، صنفی و اتحادیه‌ها و سندیکاها و گروه‌های مرجع که ما باید اینها را حفظ کنیم که هرکدام کارکرد خودشان را داشته باشند، مطالبات جامعه را به دولت و حاکمیت و حکومت انتقال دهند. وقتی حلقه واسط از میان برود، دولت و حاکمیت مستقیما با توده مردم مواجه می‌شود. مردم هم کسی را ندارند که از طریق آن پیام و مطالبات خود را منتقل کنند، لذا مجبور می‌شوند خودشان وارد عمل و کنش‌گری سیاسی شوند. نه تنها ما به حلقه‌های واسط و نهادهای میانجی نیاز داریم، بلکه باید آنها را تقویت کنیم.** یکی از دلایلی که با این وضعیت مواجه شدیم این است که اینها تضعیف شده‌اند که ما باید مجددا اینها را بازسازی کنیم، گروه‌های مرجع، نهادهای مدنی، احزاب در سطوح مختلف نیاز به بازسازی دارند. مساله‌ای که بسیار مهم است و باید در تحلیل علل ناآرامی‌های اخیر به آن بپردازم، این واقعیت است که ما در آستانه بی‌قراری و از جاشدگی گفتمانی قرار گرفته‌ایم. همان گونه که می‌دانید یکی از مهم‌ترین دلایل پیروزی انقلاب اسلامی این بود که گفتمان اسلام سیاسی یا اسلام گرایی در جریان تحولات و جنبش انقلابی سال ۵۷ به منزلت هژمونیک رسیده و هژمون شد. به چه علتی؟ چون تمام گفتمان‌های دیگر به‌نوعی آرمان‌های خودشان را در این گفتمان می‌دیدند و جایگاهی در آن گفتمان متصور بودند. علاوه‌بر این برای هژمون شدن یک گفتمان وجود چهار عنصر ضرورت دارد.

اول اینکه گفتمان باید در دسترس باشد. در دسترس بودن به این معنا که برای عموم مردم قابل فهم باشد. ما الان دالی به نام آزادی داریم، این یک دال شناور یا توخالی است؛ یعنی معنای محقق و متعینی ندارد، چه کسی تعریف می‌کند معنای آزادی یعنی چه؟ گفتمان تعریف می‌کند. ما می‌گوییم عدالت، عدالت در گفتمان‌های مختلف معنایش تفاوت دارد. گفتمان غالب یا هژمون تعریف و تعیین می‌کند که معنای عدالت چیست و مردم هم این معنا را متوجه می‌شوند و می‌فهمند، این به معنای در دسترس بودن گفتمان است. درواقع، گفتمان در رقابت با سایر گفتمان‌ها معنا و مدلول دال‌های شناور را تعریف و تعیین می‌کند. دوم اینکه گفتمان باید معتبر باشد و قابلیت اعتبار داشته باشد. به چه معنایی؟ یعنی گفتمان منطبق با خواسته‌ها و مطالبات مردم باشد و با ذهنیت مردم و مطالبات اکثریت جامعه منطبق باشد.

سوم اینکه گفتمان کارگزارانی داشته باشد که عاملیت آن را به عهده داشته باشند، به این معنا که آن را حمل‌ونقل کنند و قائل به آن باشند. باید کنش‌گران سیاسی مختلفی باشند که این گفتمان را حمل‌ونقل کنند و البته قائل به آن هم باشند.

چهارم قدرت و توان طرد و برجسته‌سازی گفتمان است، معمولا گفتمانی که بخواهد هژمون شود باید قادر باشد معنای دال‌ها را تعریف و تعیین کند، سپس باید بتواند نقاط قوت خود را برجسته کند و نقاط ضعف خود را بپوشاند، همچنین نقاط قوت گفتمان رقیب را بپوشاند و ضعف‌های آن را برجسته کند.

احساس من این است که ما در آستانه بی‌قراری و از جاشدگی گفتمانی قرار گرفته‌ایم. اگر به بی‌قراری کلیت آن قائل نباشیم دست‌کم در خرده گفتمان‌های سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی شاهد این وضعیت هستیم. چون گفتمان رسمی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم ما این چهار ویژگی را برای برخی از شهروندان از دست داده است. حداقل برای این افرادی که به کف خیابان آمده‌اند، از دست داده است. چون آنان در قالب گفتمان رسمی نمی‌اندیشند و عمل نمی‌کنند. اگر این بی‌قراری به کل جامعه یا اکثریت آن تسری پیدا کند هژمونی گفتمانی را از دست می‌دهیم و گفتمان رقیب مسلط می‌شود.

گفتمان‌های رقیب اولا کارگزاران متعددی دارند و در دسترس نیز هستند، به این معنا که دال‌های سیاسی را به گونه‌ای تعریف می‌کنند که کنشگران زن و جوان حاضر در صحنه می‌پسندند و می‌فهمند. اعتبار دارد، به این معنا که مطالبات این کنشگران را بازگو می‌کنند، ذهنیت آنها را منعکس می‌کنند. برجسته‌سازی و طرد گفتمان رقیب هم خیلی زیاد و گسترده است. به‌عنوان مثال اگر ایران اینترنشنال یا سایر رسانه‌های مخالف و معاند را ببینید، جمهوری اسلامی ایران را به‌گونه‌ای تصویر و معرفی می‌کنند که سراسر سیاه و تاریک است و هیچ نقطه مثبتی ندارد. البته این کار آنها طبیعی است و دشمن که قرار نیست نقاط قوت ما را برجسته کند. بلکه نقاط قوت خود را برجسته نشان می‌دهد و نقاط ضعف ما را ضریب می‌دهد. ما باید در این منازعه گفتمانی با تولید و بازتولید و توزیع گفتمان خود با آنها رقابت کرده و دست‌کم این تصویر را خنثی کنیم. بخش مهمی از حل این مساله به دیپلماسی عمومی و اقناع افکار عمومی داخلی و خارجی برمی‌گردد که اتفاقا نقطه ضعف اصلی نیز همین‌جا است.

برای افرادی که در کف خیابان هستند روی هر ۴ مولفه توسط گفتمان رقیب ما عمل شده است و در آن حوزه

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

هژمونی خود را روی این بخش از کنشگران به‌صورت کامل نداریم.

بحث مهم دیگری هم که در مورد آن دو گروهی که بیشتر فعال هستند، یعنی زنان و جوانان وجود دارد، این است که تحول ارجحیت‌ها برای آنها رخ داده است، به‌خصوص در بحث امنیت این تحول بیشتر مشهود است. به‌گونه‌ای که یک دوگانگی ترجیحات و ارزش‌ها را شاهد هستیم. تاکید ما سنتا روی امنیت فیزیکی است، اما آنها بیشتر دغدغه امنیت هویتی و امنیت هستی‌شناختی دارند که همان ontological security است. یعنی برای آنها حفظ هویت‌شان نسبت به حفظ امنیت فیزیکی‌شان مهم‌تر است و احساس می‌کنند اگر هویت حیاتی‌شان را از دست بدهند دیگر ادامه زندگی‌شان بی‌معنی است. اگر قرار باشد بین امنیت فیزیکی و امنیت آنتولوژیکال یکی را انتخاب کنند امنیت هستی‌شناختی یا وجودی را انتخاب می‌کنند. این هم مساله بسیار مهمی است. به دلیل اینکه آنها حفظ یک ارزش دیگری غیر از امنیت فیزیکی‌شان برایشان مهم است، حاضر هستند برای تامین و حفظ آن دست به هر اقدامی بزنند و حتی بکشند و کشته شوند.

ما می‌گوییم متوجه این رفتارها نمی‌شویم. برای اینکه ما در دو گفتمان متفاوت هستیم. نقل قولی از آقای ضرغامی شده بود که بازجویی گفته بود نه اینها متوجه می‌شوند ما چه می‌گوییم نه ما متوجه می‌شویم آنها چه می‌گویند. خب، این مساله طبیعی است. وقتی دو نفر در دو گفتمان متفاوت می‌اندیشند و در دو جهان مستقل مجازی و واقعی زندگی می‌کنند، مشخص است همدیگر را نمی‌فهمند. چون در دو دنیای متفاوت زندگی می‌کنند و سوژه ساخته شده در دو گفتمان مختلف هستند. سوژه‌های انسانی و سیاسی در گفتمان‌ها ساخته می‌شوند. انسان به ماهو انسان از نظر گفتمانی هویت و حتی ذات متعینی ندارد. به‌خصوص که انسان‌ها به لحاظ هویت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در گفتمان تعریف می‌شوند که چه کسی هستند و چه می‌خواهند. در گفتمان فمینیسم، زن یک گونه تعریف می‌شود، در گفتمان مارکسیسم طور دیگری و در اسلام به‌صورت دیگری تعریف می‌شود. به لحاظ بیولوژیک و فیزیولوژیک همه زن هستند اما در هریک از این گفتمان‌ها زن به یک شکل متفاوتی تعریف می‌شود. حتی فمینیسم هم انواع مختلفی دارد. یک فمینیست پست مدرن حتی قائل به تمایز ذاتی و طبیعی زن و مرد هم نیست، درصورتی که فمینیسم ذات‌گرا، به این تفاوت قائل است. **بنابراین طبیعی است که دو نفر در دو گفتمان متفاوت در دو جهان مختلف با دو زیست جهان مختلف همدیگر را درک نمی‌کنند! برخی از جوانان شاید با یک جوان غربی بیشتر زبان یکدیگر را بفهمند تا نسبت به ما و آنها. یک بخشی از این وضعیت هم به این دلیل است که ما با این افراد و اقشار حرف نزده‌ایم و گفت‌وگوی مبتنی‌بر مفاهمه نکرده‌ایم. به هر حال ما هم متهم و مسئول هستیم. ما فقط از نقش و تاثیرگذاری دشمن می‌گوییم که درست هم است، دشمن که کار خود را انجام می‌دهد، ما چه کاری انجام داده یا نداده‌ایم؟** ما به‌عنوان پدر و مادر چه کاری انجام داده‌ایم برای پسر یا دخترمان؟ به‌عنوان معلم چه کرده‌ایم؟ حکومت و دولت و مسئولان چه کرده‌اند؟ ما در این مساله باید قصور، تقصیر و مسئولیت خود را بپذیریم، هم به لحاظ فردی هم به لحاظ جمعی و هم به لحاظ حکومتی. ما نتوانستیم گفتمان انقلاب اسلامی را به‌خوبی بازتولید، توزیع و تبیین کنیم. نتوانستیم خوب آموزش بدهیم، تربیت کنیم و گفتمان خودمان را برای این افراد و اقشار توضیح دهیم و زندگی مطلوبی را طبق آرمان‌های انقلاب اسلامی برایشان بسازیم. اما رقیب ما این هنر و توان را داشته است که فرزندان ما را آن‌گونه که خواسته است بسازد.

باید با زبان خودشان با آنها صحبت کنیم. آنها در جهان دیگری زندگی می‌کنند اما ما با زبان دیگر و ابزارهای دیگری با آنها صحبت می‌کنیم و می‌خواهیم بحران معنا و زندگی آنها را مدیریت کنیم. درحالی که این ابزار و سازوکارهای مدیریتی ما برای آن دنیا مناسب نیست، برای آن جهانی که آنها در آن زندگی می‌کنند مناسب نیست. هریک از پیامبران الهی با زبان قوم خود با آنها سخن می‌گفت. امام علی(ع) می‌فرمایند «کلموا الناس علی قدر عقولهم» یعنی با مردم آن‌طور که می‌فهمند سخن بگویید. اگر می‌خواهی یک جوان را بفهمی و درک کنی باید مانند آن جوان شوی. متاسفانه فرزندمان در خانه ما است، اما در دنیای دیگری درحال بزرگ شدن است.

در شرایط کنونی شما چه راهکارهایی را برای برون‌رفت از این وضعیت پیشنهاد می‌دهید؟

چند راهکار به‌نظر می‌رسد. **اولین گام این است که اصل تفکیک را رعایت کنیم. انتقاد، اعتراض، اغتشاش و شورش باید از هم تفکیک شود. اینها یکی نیستند. تفکیکی باید انجام دهیم و همه اینها را یک شکل و یک‌دست نبینیم.** به‌خصوص اگر به‌دنبال راه‌حل هستیم. شورش و اغتشاش را باید به یک صورت مدیریت و مرتفع کرد و به انتقاد و اعتراض به‌گونه دیگری پاسخ داد. همه منتقدان و معترضان، اغتشاشگر و شورشگر نیستند و برعکس. برای درمان حادثه باید ببینیم این افراد و اقشار چه کسانی هستند و چه می‌خواهند؟ به انتقاد و اعتراض منطقی و مشروع باید گوش و پاسخ داد. با اغتشاش و شورش هم باید متناسب با آن برخورد کرد. ما خیلی **برای تشخیص و درمان این نابسامانی‌ها سرمایه‌گذاری نمی‌کنیم. قبل از اینکه انسان‌ها شورش کنند باید به مطالبات معقول و سپس انتقاد و اعتراض مشروع‌شان توجه کرد.**

گام دوم که خیلی مهم است، امنیتی نکردن همه امور عادی و در مقابل غیرامنیتی کردن آنهاست. **واقعیت این است که ما بیش از حد، مسائل را امنیتی می‌کنیم، درصورتی که حکمرانی مطلوب مبنی و مبتنی‌بر غیرامنیتی کردن مسائل است.** امنیتی کردن امور یعنی چه؟ یعنی موضوعی که از طریق ابزارها و سازوکارهای عادی می‌توان مدیریت کرد را در شرایطی قرار دهید که مجبور شوید با ابزارهای غیرعادی و خاصی آن را مدیریت کنید. به‌عنوان مثال برگزاری یک مسابقه فوتبال یک امر عادی و متعارف است. به فرض اگر در آن مسابقه چند شعار داده شد نباید آن را به یک مساله امنیتی تبدیل کرد که نتوان به‌صورت متعارف در قالب هیات و فدراسیون فوتبال مدیریت و حل کرد. ما اموری مثل این را به‌صورت متعارف باید مدیریت کنیم. نیاز ندارد که تمام موضوعات را امنیتی کنیم که در آن زمان به‌طور واقعی امنیتی می‌شود. وقتی که کوچک‌ترین انتقاد و اعتراضی را امنیتی می‌کنیم آن زمان یک شرایط امنیتی را خودمان ایجاد می‌کنیم. کنش گفتاری همین است. گاهی شما با گفتن سخنی کنش امنیتی انجام می‌دهید و موضوعی را امنیتی می‌کنید. نباید این کار را انجام داد. حرف می‌زنید اما کنش است این فقط حرف زدن نیست بلکه خود یک کنش است.

گام بعدی پذیرش برخی از کاستی‌ها و ناکارآمدی‌ها است. باید بپذیریم برخی از کارهای ما اشکال و مشکل دارد، انتقادها و اعتراضات برخی‌ها به حق است. اگر آن را بپذیریم و به‌موقع به آن پاسخ دهیم و به‌هنگام آن را رفع کنیم، کار به بحران و اینجا کشیده نمی‌شد. ما معمولا در شرایط بحرانی به راه‌حل می‌اندیشیم. Critic و crisis یک اصطلاح پزشکی به‌معنای وخیم و وخامت است. پزشک وقتی می‌گوید حال بیمار کریتیکال است، یعنی حالش وخیم است. به لحاظ فرهنگ ایرانی، اکثر ما معمولا چه زمانی نزد پزشک می‌رویم؟ وقتی که حال‌مان وخیم می‌شود. در آن زمان، پزشک می‌گوید دیر آمده‌اید. الان که شرایط حاد شده است، یا درمان فایده‌ای ندارد یا بسیار سخت است. درحالی که اگر پیشگیری کرده بودیم اصلا بیمار نمی‌شدیم یا اگر به‌موقع به پزشک مراجعه کرده بودیم آسان‌تر، سریع‌تر و با هزینه کمتر درمان می‌شدیم. یک انسان برای درمان بیماری‌اش اول باید بپذیرد که کسالت یا بیماری دارد تا آن را درمان کند. مسائل اجتماعی و سیاسی هم همین گونه است.

پس به رسمیت شناختن برخی آسیب‌ها و انتقادها و پاسخگویی به‌موقع به آنها لازم است. اگر انتقاد درست باشد، گوش دهیم و اگر نادرست است منتقد را اقناع کنیم. به‌ویژه جوانان قلب سلیم و تصلب و تعصب کمتری دارند. لذا اقناع جوانان در این زمینه‌ها آسان‌تر است.

یکی‌دیگر از اولویت‌ها، بازسازی اعتماد اجتماعی، سیاسی و ملی است. یکی از مهم‌ترین علل اتفاقات اخیر این است که اعتماد سیاسی برخی از گروه‌های اجتماعی از جمله جوانان تضعیف و حتی سلب شده و ما باید آن را بازسازی کنیم. اعتماد هم از طریق کردارها و رفتارها و عمل به وعده‌ها باید جلب شود نه از طریق گفته‌ها. به قول سعدی «دو صد گفته چون نیم کردار نیست» خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ: چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟» امام صادق(ع) هم می‌فرمایند: «کُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَیْرِ أَلْسِنَتِکُمْ: مردم را با غیر زبان خود [به مذهب خویش] دعوت کنید.» اگر من می‌گویم فساد بد است اول خودم نباید فساد بکنم و داشته باشم. مردم باید به کارگزاران، مسئولان، دولت و نظام سیاسی اعتماد داشته باشند. یکی از تعریف‌های روحیه ملی عبارت است از میزان حمایت مردم از سیاست‌های حکومت و دولت. مردم باید احساس کنند که واقعا اقدامات اصلاحی به صورت عملی در حال انجام است تا اعتمادشان جلب شود. چون اگر اعتماد وجود نداشته باشد، حکمرانی و مدیریت جامعه بسیار سخت و حتی غیر ممکن می‌شود.

راهکار دیگر، باز تولید گفتمان انقلاب اسلامی است؛ به‌گونه‌ای که در دسترس و معتبر باشد و نقاط برجسته آن به درستی و با ابزارهای نوین برجسته‌سازی شود. همچنین این گفتمان باید در جامعه و حوزه عمومی کارگزاران و حاملان و ناقلان متعدد و متنوعی داشته باشد؛ به‌طوری که در همه سطوح جامعه باید افراد و اقشار مختلف این گفتمان را نمایندگی کنند؛ همچنین افراد، اقشار و طبقات مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آرمان‌ها و مطالبات خودشان را در آن ببینند. یکی از مشکلات ما این است که مثلا ۱۰۰ نفر شبیه همدیگر در محافل، مجامع، تشکل‌ها، احزاب همسان و همسو و صداوسیما یک حرف را تکرار و همدیگر را تایید می‌کنیم. در حالی که جامعه به این همسانی و یکدستی نیست. وقتی ما می‌توانیم ۱۰۰ نفر باشیم که به‌عنوان ۱۰۰ انسان متفاوت در سطوح مختلف، دقایق و حقایق گفتمان را به زبان‌های متنوع برای مردمان مختلف بیان کنیم. همه ما باید این گفتمان را با زبان‌های متفاوت برای افراد متفاوت حمل‌ونقل کنیم. یعنی کثرت در عین وحدت. اگر کسی می‌خواهد گفتمان انقلاب اسلامی را برای قشر دانشجو بیان کند باید از جنس خودش باشد. در حوزه علمیه باید یک عالم دینی با زبان حوزه ناقل این گفتمان باشد. در دانشگاه نیز به همین صورت. ما باید بپذیریم اگر گفتمانی را می‌خواهیم حمل‌ونقل کنیم هر کسی باید یک بخشی از آن را حمل‌ونقل و توزیع کند که مخاطب متناسب با او داشته باشد. با انسان‌های شبیه به هم برای انسان‌هایی که شبیه آنها نیستند نمی‌توان گفتمانی را نقل کرد. چون زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. طبیعی است که همدیگر را نفهمند. ما به تعداد مخاطبان گفتمان انقلاب اسلامی، حاملان و ناقلان گفتمانی می‌خواهیم. یکی از ایرادات ما این است که می‌خواهیم همه آدم‌ها را مانند خودروهای یک خط تولید یکسان و یکدست بسازیم. درحالی که خداوند متعال این گونه نکرده و نخواسته و در قرآن کریم می‌فرماید: «یا أیها النّاسُ إنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» سیره نبی مکرم اسلام(ص) هم این گونه نبود. چتر اسلام بسیار فراگیر بود که انسان‌های مختلف با درجاتی از دینداری و ایمان را در بر می‌گرفت. اصحاب خاص حضرت رسول(ص) هم متنوع و متفاوت بودند؛ حتی از نظر درجه ایمان، درک، فهم و بصیرت دینی. امام علی(ع)، مقداد، ابوذر، و سلمان عین هم نبودند. بنابراین ما هم چتر گفتمانی گسترده‌ای را می‌خواهیم که همه کسانی که به انقلاب اسلامی و قانون اساسی معتقدند در ذیل آن قرار بگیرند. همان اصل و قاعده کلی جذب حداکثری و دفع حداقلی.

راهکار دیگر این است که چون نهادهای واسط ضرورت دارد باید آنها را احیا و تقویت کرد. نهادهای مدنی و غیردولتی باید واسط بین جامعه و دولت باشند. باید نهادهای واسطی باشند که جامعه و مردم و مطالبات آنها را نمایندگی کنند. به‌طوری که افکار و طبقات و افراد مختلف، نمایندگانی از جنس خودشان در حوزه عمومی و قدرت سیاسی داشته باشند. این نمایندگان در ابتدا باید زبان توده‌ها و طبقات مردم را بفهمند و دوم اینکه بتوانند آنها را نمایندگی کنند؛ و درنهایت اینکه مردم به این نمایندگان اعتقاد، ایمان، و اعتماد داشته باشند. برای نمونه وزیر کار را معمولا از تشکل‌های کارگری انتخاب می‌کنند. افرادی که خودشان عضو خانه کارگر باشند و کارگرها هم به آنها اعتماد داشته باشند و زبان و دردشان را بفهمند و از جنس خودشان باشند.

راهکار و توصیه دیگر، جبران کسری مشارکت سیاسی است. من نمی‌خواهم بگویم با بحران مشارکت روبه‌رو هستیم اما بی‌تردید کسری مشارکت، Participation deficit داریم. ما باید زمینه‌های جبران این کسری را ایجاد کنیم و زمینه‌های مشارکت حداکثری را به موقع فراهم کنیم. به این دلیل که به‌موقع بودن خیلی مهم است، اینکه کاری را چه زمانی انجام دهیم تعیین‌کننده است. اقدام دیرهنگام تاثیر لازم و کافی ندارد. این کار را باید به‌موقع و به هنگام انجام داد.

راهکار دیگر این است که سازوکارهایی برای استماع نظرات و مطالبات و اعتراض مردم ایجاد شود. چون دموکراسی مستقیم امکان‌پذیرنیست، باید کسانی باشند که اینها را نمایندگی کنند و حرف‌هایشان را به گوش مسئولان امر برسانند و مطالباتشان را به آنها منتقل کنند.

یکی از دوستان می‌گفت طرح دو فوریتی تهیه شده بود تا نمایندگان طبقات و اصناف بیایند در مجلس حرف‌هایشان را بزنند و مطالباتشان را مطرح کنند و مجلس استماع کند. تعجب کردم که گفتند نه فوریت اول و نه فوریت دوم آن رای نیاورد. در صورتی که این طرح خیلی خوب و لازمی است. چه اشکالی دارد در مجلس و شورای شهر هفته‌ای یک‌بار جلسه استماع بگذاریم؟ نمایندگان اقشار و اصناف مختلف مردم بیایند مسائل و مشکلات خود را در هر زمینه‌ای بازگو کنند. اگر من شهردار هستم چه جایگاهی رفیع‌تر از خدمتگزاری مردم دارم که مردم نتوانند من را ببینند؟ اگر نگوییم مهم‌ترین عنصر مردم‌سالاری، پاسخگویی است، حداقل به اندازه عنصر انتخابات مهم است. اساسا هویت مردم‌سالاری به پاسخگو بودن آن است. من اگر پست و مقام و مسئولیتی دارم باید پاسخگو باشم. مردم باید احساس کنند ما پاسخگو هستیم. اگر به همه مردم نمی‌توانیم پاسخگو باشیم دست‌کم به نمایندگان مردم که می‌توانیم پاسخگو باشیم.

چرخش نخبگان هم راهکار خیلی ضروری و مهمی است. چرخش نخبگان باید براساس شایستگی‌ها و صلاحیت باشد. انسداد مدیریتی باید شکسته شود. همه شایستگان باید از فرصت برابر شغلی و حرفه‌ای برخوردار باشند. حلقه‌های مدیریتی که شکسته می‌شود باید عمومیت داشته باشد نه اینکه حلقه‌ای را بشکنیم و حلقه دیگری مجددا جای آن را پر کند. به این جابه‌جایی حلقه بسته قدرت و مدیریت، چرخش نخبگان نمی‌گوییم. اینکه قبیله‌ای سیاسی برود و قبیله دیگری جایگزین آن شود چرخش نخبگان نیست. به این چرخش نخبگان نمی‌گوییم، بلکه قبیله‌گرایی سیاسی است.

راهکار دیگر خودانتقادی، ارزیابی درونی، خودتنظیمی، خوددرمانی و خودترمیمی است. هیچ مکانیسمی بهتر و موثرتر از این نیست که یک نظام سیاسی خود انتقادی و ارزیابی درونی انجام دهد. البته انتقاد بیرونی و ارزیابی بیرونی هم حتما لازم است. برای نمونه نظام سرمایه‌داری برای این دستخوش انقلاب کارگری نشد و باقی ماند که به این نتیجه رسید که آسیب‌شناسی مارکس از آن درست و دقیق است. چون با دست‌فرمانی که کاپیتالیسم پیش می‌رفت انقلاب پرولتاریا اجتناب‌ناپذیر بود. اگر انقلاب رخ نداد به این معنا نبود که مارکس اشتباه کرده بود، بلکه بدان علت بود که سرمایه‌داری دست به اصلاح زد، ساعات کار را کاهش داد، دستمزد کارگران را افزایش داد، خدمات تامین اجتماعی و... را برای آنان تدارک دید. ما خودمان باید سیستم و سازوکاری درست کنیم که ما را نقد و ارزیابی کند. اگرچه اکنون نهادی به نام نظارت و ارزیابی داریم اما آنها بیشتر کارکرد بروکراتیک دارند نه اصلاحی. هیچ سازوکاری بهتر و موثرتر از نظارت عمومی نیست. سیستم باید به مردم و نمایندگان آنها پاسخگو باشد. ممکن است بگوییم مجلس هست و نظارت می‌کند و تحقیق و تفحص انجام می‌دهد. این دو مانعه‌الجمع نیستند. اگرچه نظارت و تحقیق و تفحص مجلس نتیجه‌اش مهم است؛ به‌گونه‌ای که دیگر خلاف و فساد تکرار نشود.

توصیه دیگر بهبود وضعیت اقتصادی و معیشت مردم است. برخی استدلال می‌کنند که وضعیت اقتصادی و معیشتی در ناآرامی‌های اخیر تاثیر نداشته است؛ چون در آن مطالبات اقتصادی مطرح نشد. ولی تردید نکنید یکی از علل و عوامل اصلی حوادث اخیر وضعیت اقتصادی و معیشتی است. لذا یکی از عاجل‌ترین کارهایی که باید کرد بهبود وضع معیشت مردم است. یک توسعه اقتصادی متوازن همه‌جانبه لازم است که حداقل معیشت و رفاه را بتوان تامین کرد. ممکن است بعضی استدلال کنند که هدف حکومت اسلامی ایجاد دولت رفاه نیست ولی از طرف دیگر داریم که اسلام و مسلمین باید آبرومند و باعزت زندگی کنند. الاسلام یعلو و لا یعلی علیه. هدفش این نیست ولی لازمه‌اش هست.

یک راهکار خیلی مهم و ضروری دیگر، در راستای مبارزه با فساد، ویژه‌خواری و رانت‌خواری، غیرانتفاعی کردن و امتیازز‌دایی از قدرت سیاسی است. به نظر من این یکی از اولین و ضروری‌ترین اقدامات اصلاحی است. متاسفانه قدرت سیاسی در کشور انتفاعی و امتیازآور است. درحالی که در اسلام، سیره نبی اکرم(ص)، و امیر مومنان(ع) این امر مطلقا نهی شده است و در هیچ جامعه پیشرفته‌ای هم این گونه نیست. اگر قدرت سیاسی در همه سطوح غیرانتفاعی و امتیازدایی شود منازعه و مبارزه برای کسب آن، این گونه شدید و کشنده نیست. دیگر ما خود را نمی‌کشیم تا به قدرت برسیم. به‌عنوان مثال فردی برای اینکه نماینده مجلس شود ده میلیارد تومان هزینه می‌کند! پرسش این است مگر چه قدر در مجلس قرار است درآمد داشته باشد که حاضر است این مقدار خرج کند؟ برای خدا و خدمت به مردم می‌خواهد وارد مجلس شود؟ ان‌شاءالله این گونه است. اگر وزارت، به معنای لغوی آن هم، وزر و وبال است این همه جان کندن برای رسیدن به آن چه ضرورتی دارد. به نظر من یکی از مهم‌ترین اصلاحاتی که ما نیاز داریم غیرانتفاعی کردن و امتیازز‌دایی از قدرت سیاسی است. قدرت سیاسی نباید منبع ثروت و رانت اقتصادی و امتیازات اجتماعی و سیاسی دیگر باشد.

توصیه دیگر عدالت‌ورزی همه‌جانبه و متوازن است؛ عدالت اقتصادی، اجتماعی، علمی، آموزشی، فرهنگی، سیاسی و اداری لازم است. اصطلاحا عدالت به دو صورت تعریف می‌شود. اول، رعایت استعدادها و استحقاق‌ها و دوم، قرار دادن هر چیزی و هر کسی در جای خود. ما اگر در کشور همین دو مورد را رعایت کنیم برای به سامان شدن امور کافی است. یکی از مشکلات ما این است که افراد در جای خود نیستند و اشیا هم در جای خود نیستند.

قاعده و اصل کلی و تجربه تاریخی، که حتی برخی آن را به امام علی(ع) نسبت می‌دهند، این است که «اگر کارهای کوچک را دست انسان‌های بزرگ بدهیم، و کارهای بزرگ را به انسان‌های کوچک بسپاریم» برای فروپاشی یک جامعه، ملت و تمدن کفایت می‌کند. حکیم فردوسی هم در شاهنامه یکی از مهم‌ترین دلایل فروپاشی جوامع و تمدن‌ها را همین اصل می‌داند. اگر این گونه باشد شایسته‌سالاری و شایسته گزینی عملی در همه سطوح مدیریت یک ضرورت راهبردی و حیاتی است.

استفاده بهینه و بیشینه از ظرفیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران برای بهبود و ارتقا و اصلاح امور باید عملی شود. ظرفیت جمهوری اسلامی ایران و قانون اساسی ایران خیلی بیشتر از آن چیزی است که تاکنون محقق شده است. باید تلاش کنیم که ملت دچار یاس سیستمیک نشوند و به این باور نرسند که سیستم اصلاح‌ناپذیر است. این حرف رئیس مجلس خیلی سنجیده بود که از حکمرانی نو سخن گفت. به نظر من ما در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی، حکمرانی بهتر از این می‌توانیم داشته باشیم. حکمرانی به معنای اصلاح سازوکارها و فرآیندها و رویه‌ها و روش‌ها و شیوه‌ها و ابزارهایی است که ما با آن اعمال قدرت و حاکمیت می‌کنیم.